

مدرسه علوم دینی حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف

کارگروه نشست های تخصصی مباحث اعتقادی

مشروح سخنان ایراد شده در نشست هشتم

موضوع: نقدها در بیهوشی نقد (گزارش دوم)

پیرامون روش فهم معارف حقه

خرداد ۱۳۹۰

مشهد مقدس- هتل الغدیر- تالار ولایت

خیر مقدم و آراءه ی گزارش فشرده ای از مباحث پیشین توسط عبدالله رضاداد

بسم الله الرَّحْمَن الرَّحِيم

الحمد لله ربّ العالمين، بارئ الخلائق اجمعين، باعث الانبياء و المرسلين، والصلاة و السلام على

اشرف الانبياء و خاتم المرسلين، سيّدنا احمد و نبيناّ أبى القاسم المصطفى محمّد صلى الله عليه و آله

الطيبين الطاهرين المعصومين الهداة المهديين، سيّما امامنا و مولانا بقيّة الله فى السّماوات و الأرضين عجل

الله تعالى فرجه الشّريف، و اللّعة الدّائمة على أعدائهم و مخالفينهم و معاندينهم و غاصبي حقوقهم ومدعى

شؤونهم و مخربى شريعتهم من الأوّلين و الآخرين من الآن الى قيام يوم الدين، آمين ربّ العالمين.

السّلام علينا و على عباد الله الصّالحين، السّلام عليكم و رحمة الله و بركاته.

با هشتمین اجلاس تخصصی مباحث اعتقادی در خدمت شما میهمانان ارجمند هستیم. به همه ی شما

گرامیان، اساتید، دانشوران و دانش پژوهان خیر مقدم عرض میکنم و از این که دعوت مدرسه ی علوم دینی

حضرت ولیّ عصر عجل الله تعالى فرجه الشریف را برای حضور در این اجلاس پذیرفتید، کمال تشکر و

سپاسگزاری را دارم.

در ابتدای جلسه با عرض دعاء برای وجود مقدس حضرت ولیّ عصر، نظر لطف و عنایت آن مولای

مهربان را به مجلس و محفلمان جلب می کنم:

"اللّهم أصلح عبدک و خلیفتک بما أصلحت به أنبياءک و رسلک و حفّه بملائکتک و أیده بروح القدس

من عندک و اسلکه من بین یدیه و من خلفه رصدًا یحفظونه من کل سوء و أبدله من بعد خوفه أمانا یعبدک

لا یشرک بک شیئا و لا تجعل لأحد من خلقک على ولیّک سلطانا و ائذن له فى جهاد عدوّک و عدوّه و اجعلنی من

أنصاره انک على کلّ شیء قدير".

مستحضرید که در هفت اجلاس گذشته، مسائل مهمه ای پیرامون موضوع عقل و وحی توسط اساتید

گران قدر عرضه شد. همچنین در اجلاس هفتم، با توجه به این که نوع نگاه عرضه شده در جلسات گذشته، از

سوی برخی صاحب نظران مورد نقد قرار گرفته بود، سه مورد از این نقدها مطرح شد و استاد بزرگوار آیه الله سیدان و همچنین استاد ارجمند آیه الله مروارید بدان ها پاسخ گفتند.

در این اجلاس نیز در خدمت اساتید یاد شده، موضوع مذکور را تعقیب می کنیم و سه مورد از نقدهای دیگر نسبت به این نوع نگاه و این روش تفکر را که به روش تفکیک شهرت یافته به بحث می نشینیم و اینجانب پیشتر جهت مزید استحضار و اطلاع حاضران ارجمند، خلاصه ای از آنچه را که در جلسات گذشته ارائه شده است، در ده بند قرائت می کنم و سپس از محضر اساتید مدعو استفاده می کنیم؛ خلاصه ی مباحث گذشته:

۱- مکتب تفکیک ارائه کننده ی متد و روشی است برای فهم کتاب و سنت که ملهم و منطبق است با شیوه ی فقههای امامیه در روش استنباط.

۲- رویکرد مکتب تفکیک، توجه جدی و جامع به معارف وحیانی و مطالبی است که بر اثر بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در اختیار بشر نهاده شده است. از منظر این مکتب، بیانات نبی گرامی اسلام، از همان آغاز رسالت، تفکیک بین افکار بشری و حقائق وحیانی بوده است، و عترت طاهره آن گرامی نیز همواره در عرصه بیان معارف مبدأ و معاد، بر همین مبنا سلوک کرده اند.

۳- در حقیقت باید گفت تاریخ تفکیک، تاریخ بعثت نبی اکرم صلی الله علیه و آله است؛ زیرا بعثت آن پیامبر رحمت، تکرار گفتار گذشتگان از دانشوران و مشاهیر بشری نبوده است، بلکه در ارتباط با همه ی مسائلی که سعادت بشر بدان ها بستگی دارد- که اهم آن ها مسائل اعتقادی است- مطالبی را در امتداد آموزه های انبیای پیشین آورده و در راستای همان تعالیم، تبیین، شرح و تکمیل هر چه بیشتر حقائق برای نیل بشر به سعادت و رستگاری، از سوی حضرات معصومین علیهم السلام انجام پذیرفته است. این مسأله، پشتوانه ی روش تفکیک است.

۴- تعریف اجمالی روش تفکیک و آن چه که اساس، بنیان و ماهیت آن را تشکیل می دهد، حرکت عقلانی است. با این حرکت عقلانی، به اثبات حضرت حق و درک برخی از صفات او می رسیم، و همین حرکت عقلانی، فطرت بشر را در جستجوی مکتب صحیح و کامل و حقانی به مبحث رسالت و نبوت الهیه می رساند،

آنگاه همان نیروی عقل حکم می کند که چون وحی در ارتباط با علم محیط و لایتنهای و بی خطاست، شایسته است در همه ی امور و تمامی عرصه ها مورد استفاده جامع و شامل قرار گیرد.

۵- در روش تفکیک، حرکت عقلانی، هیچ گاه متوقف نمی شود؛ بلکه در مواردی نظیر مسئله ی معاد و عوالم قبل و بعد از این عالم- که عقل بدان ها دسترسی ندارد- چراغ عقل از منبع وحی، فروغ و روشنی می گیرد. هم چنین بر اساس این روش، در خصوص مسائل غیر بدیهی و مورد اختلاف عقلانی، معارف و حیانی که به حکم تعقل پذیرفته شده است، مرجع مستحکم عقل و حجت خواهد بود. یادآور می شود که در بسیاری از حوزه های فکر و اندیشه و تعقل، مدارک و حیانی تعلیم دهنده است و مراجعه به این منابع و مدارک، مصداق تعلم من ذی علم است.

۶- از دیدگاه مکتب تفکیک، مسائل عقلی و مسائل فلسفی یکسان نیستند و این دو مقوله با یکدیگر همطراز نیست. در این روش، گزاره های قطعی عقلی، هرگز کنار گذاشته نمی شود و گزاره های قطعی و بدیهی فلسفی نیز پذیرفته شده است، اما این مکتب، تأکید دارد که عقل همان فلسفه نیست و تعقل با تفلسف برابری ندارد.

عالمان تفکیکی دقیقاً بر مبنای حرکت عقلانی، بخشی از مسائل فلسفی را که معرکه ی آرای مختلف و متشتت، و انظار گوناگون است بررسی می کنند و آنچه را با مدارک و حیانی روشن در تعارض ببینند وانهاده کنار می گذارند.

۷- سرانجام مدعای مکتب تفکیک، این است که به اندیشوران حوزه ی مبدأ و معاد می گوید: در سلوک فکری خود راه امن تر را بروید و در حرکتتان حجت داشته باشید! و حجت در این است که در وحی تعقل کنید!

۸- اما در خصوص اولین نقد، منتقدان گفتند: در طریقه ی تفکیک، عقل صرفاً کلید و مفتاح است و نه چراغ و مصباح؛ و بر این اساس، نقش عقل فقط گشودن قفل گنجینه ی معارف دینی است و خرد انسان سهم و نقش دیگری در دستیابی به معرفت دینی ندارد.

در پاسخ به این نقد گفته شد که این نسبت، نسبتی غیر واقعی است و از منظر مکتب تفکیک عقل هم مفتاح است و هم مصباح؛ و مصباح بودن عقل، در همه ی مراحل محفوظ است و اساساً عقل از آن روی که مصباح است، مفتاح است؛ بدین معنا که انسان خردمند پیشتر از آن که به گستره ی معارف و حیانی گام نهد،

حقانیت وحی را اجمالاً از طریق عقل اثبات می کند و آنگاه به حریم معارف و حیانی راه می یابد. بر این اساس، حرکت عقلانی هیچ گاه رکود و تعطیلی نمی پذیرد و حتی در عرصه هایی که عقل برای وصول بدان ها راهی ندارد، باز به حکم عقل، تمسک به منبع وحی و استضاء از معارف و حیانی در دستور کار قرار می گیرد، و این نه به معنای تعطیلی عقل، بلکه عین حرکت عقلانی است.

۹- نقد دوم مبتنی بر آن بود که منتقدان گفتند: از دیدگاه مکتب تفکیک، صدق و خلوص آموزه های و حیانی نباید به وسیله در آمیختگی و تأثیرپذیری از یافته های بشری آسیب ببیند و باید با پرهیز از این التقاط، درستی سخنان حضرات معصومین علیهم السلام همواره محفوظ بماند.

در نقد این نقد نیز گفته شد که مدّعی مکتب تفکیک چنان نیست که بگوید هرگاه به روش ما سلوک شود، حقّ محض همیشه محفوظ خواهد بود و هیچ گونه ناخالصی در درک پیام های و حیانی پدید نخواهد آمد، و هرگز اشتباهی در استفاده از حاکی وحی رخ نخواهد داد؛ بلکه صاحبان این روش معتقدند که این راه نسبت به راه های فلسفی و عرفانی، امن تر و ضریب خطای آن به مراتب کمتر است. افزون بر این، از دیدگاه این روش، سلوک عقلی و عملی بر مبنای تفکیک، یعنی توجّه جدّی به کلام وحی و تعقل در آن، یک تکلیف است که حضرات معصومین سلام الله علیهم پیروان خود را بدان مکلف ساخته اند، و تمرّد از این تکلیف، معذّر و مقبول در پیشگاه خداوند متعال نیست.

۱۰- منتقدان در نقد سوم خود گفتند که پیروان مکتب تفکیک در فهم متون کتاب و سنت، بر ظواهر الفاظ و نصوص جمود می ورزند و هیچ گونه تلاش اجتهادی را بر نمی تابند، و از این روی عالمان تفکیکی را به اخباریان نظیر دانسته و طریقه ی تفکیک را به طریقه ی اخباری همانند می کنند.

در ردّ این نقد نیز گفته شد که طریقه ی تفکیک، همان روش فقهای امامیه است و عالمان این نحله، چونان فقهای مذکور، در مُدَرّکات عقلی روشن، به عقل متمسک اند و بر این باورند که: «إِنَّ اللَّهَ عَلَى النَّاسِ حَجَّتَيْنِ» و عقل را حجت باطنی و درونی می دانند و بر این اساس، هرگز چنان نیست که بر ظواهر الفاظ و نصوص جمود ورزند و هر ظاهری را بپذیرند و بدون تعقل، بدان عمل کنند! بلکه شیوه ی ایشان چنین است که سخنان منقول از حضرات معصومین علیهم السلام را از بعد صحّت سند و وضوح دلالت، بررسی و ارزیابی می

کنند و تطابق آن‌ها را با مُدركات صحيح عقلانی نیز می‌سنجند، و سپس به داوری در خصوص صحت و سقم آن سخنان می‌نشینند.

این‌ها نکات ده‌گانه‌ای بود که به‌طور فشرده از آن‌چه که در اجلاس هفتم بیان شده بود، به‌عرض

رسید.

مباحث اجلاس هشتم

آقای رضاداد: ابتداءً از آیه‌الله سیّدان تقاضا می‌کنم اگر در تکمیل بحث مختصات روش مکتب تفکیک،

نکته‌ای دارند مقدماً بیان بفرمایند تا به‌طرح و بحث نقدها بپردازیم.

آیه‌الله سیّدان: بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين، و خير الصلاة و السلام على خير خلقه

حبيب اله العالم أبي القلسم محمد و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين، واللّعن الدائم على أعدائهم

اجمعين.

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم؛ «أدع الى سبيل ربك بالحكمة و الموعظة الحسنة و جادلهم بالتى هي

أحسن» (النحل ١٢٥)

در ارتباط با روشی که مطرح است و بر آن کاملاً تأکید می‌شود، آن‌چه به‌عنوان خلاصه فرمودند، به‌نظر می‌رسد که در تبیین این روش کفایت می‌کند. در عین حال به‌اضافه آن‌چه فرمودند، عرض می‌شود که این روش که روش تعقل در وحی است و با توجه به پذیرش وحی، تأکید بر تدبّر و تعقل جدی در منابع وحیانی دارد، حائز شاخصه‌هایی است که در بیاناتشان فرمودند، و من به‌عنوان این‌که مشخص‌تر به‌عرض رسانده باشم، در ظرف چند دقیقه بدان اشاره می‌کنم.

یک شاخصه‌ی مهمّ این است که با توجه به حرکت عقلانی که ما را به وحی رسانیده است، تعقل در وحی، مسئله‌ای جدی است و باید هرچه بیشتر از این منبع، با توجه به اعتبار مستندات و وضوح دلالات استفاده کرد. این بدان معنا نیست که آن‌چه که مستفاد از عقل سلیم بین در این مسائل است، نادیده گرفته شود؛ بلکه بدیهی است که اساساً پذیرش وحی بر اساس تعقل بین و استفاده از عقل سلیم و صریح و بین است. لذا همه‌ی

آن چه که از چنین منبع عظیمی، یعنی عقل - که خود حجتی الهی و باطنی است - استفاده شود، در جای خود محفوظ است. ولی در خصوص مسائل مورد اختلاف عقلاء، اگر در وحی مطالبی روشن با دو قید اعتبار سند و وضوح دلالت داشته باشیم، نباید از آن غفلت کنیم و آن، بر نظریات مورد اختلاف بشری مقدم است و هرچه بهتر بایستی از آن چه به عنوان حق و حاکی وحی پذیرفته ایم، استفاده کنیم. در چنین مواردی بر ترجیح مستفاد از وحی بر یافته های علمی و فلسفی که مبنای برهانی روشن و محکمی ندارد، تأکید می شود. از سوی دیگر، روش تفکیک آن چنان به استدلال روشن عقل بین تکیه دارد که حتی اگر نص و مطلب صریحی در وحی باشد که با عقل بین ناسازگار افتد، آن را ناگزیر از توجیه می بیند! گرچه مدعا این است که چنین نمونه ای، حتی یک مورد وجود ندارد، مگر آن که قبل از همه و بهتر از همه، خود وحی توجیه آن را بیان فرموده است.

از نکات دیگری که توضیحش در این جا مناسب می نماید، این است که در این روش، ضرورت تجهیز و تدارک مقدمات لازم از قبیل تسلط بر ادبیات و دانستن شرائط نزول و مخاطبان کلام وحی، چه به عنوان قرآن و چه به عنوان حدیث، و نیز داشتن انس کافی با کلام وحی و منابع مربوطه به سان یک فقیه اصولی بدیهی می نماید. بایستی همانند یک فقیه اصولی که ما در مسائل دستوری و احکام وارد عرصه می شود و ضوابطی را برای استنباط از وحی لحاظ می کند، ما نیز با همان شیوه وارد عرصه فهم مسائل اعتقادی شویم؛ نه این که صرفاً حدیثی بدون توجه به ضوابط و ملاحظات و سایر احادیث، خوانده شود. مبنا قرار گیرد؛ نتیجتاً باید هم از تعقل و هم از استفاده از متون و حیانی غفلت نورزیم که خود وحی بدین شیوه توصیه کرده و مدارک، بسیار است.

آقای رضاداد: خیلی متشکرم. اینک در ادامه ی مطالب اجلاس هفتم، با طرح اولین نقد که در واقع چهارمین نقد به روش و بینش تفکیک است، مباحث این اجلاس را پی می گیریم. یادآوری می کنم که این نقدها برگرفته از کتاب «منزلت عقل در هندسه معرفت دینی» تألیف آیة الله جوادی آملی، نشر اسراء، چاپ اول، سال ۱۳۸۶ است؛

عنوان این نقد چنین است: عنوان نقد: لزوم خلّو و پیرایش ذهن از معارف بشری هنگام مواجهه با متون

وحیانی؛

شرح نقد: بر مبنای نظر مؤلف محترم کتاب مزبور، پیروان نحله ی تفکیک بر این باورند که در مراجعه به

متون دینی به منظور فهم معارف و حیانی، نخست باید ذهن از هرگونه معرفت عقلانی و نیز دریافت شهودی

خالی و پیراسته باشد؛ در غیر این صورت، ادراکات عقلی و شهودی - که بدیهی است برخاسته از فکر و ذهن غیر معصوم و آمیخته با خطا و نقص اشتباه است - حریم معارف و حیانی را به اشتباهات و نقائص خود می آلود و نتیجتاً خروجی این فرآیند، دیگر پیام ناب و خالص وحی نخواهد بود.

مؤلف محترم در صفحات ۱۹۶ و ۱۹۷ این کتاب در این خصوص گفته است: «مسئله‌ی مواجهه‌ی خالی الذهن با متون دینی و لزوم کنار نهادن معرفت عقلانی و شهودی، در فرآیند فهم کتاب و سنت، نه اساساً امکان پذیر است و نه حتی مطلوب و توصیه‌پذیر؛ زیرا بسیاری از معارف، جزء سرمایه‌های اولیّه و اصول نخستین فهم درست و صائب از متن دینی است. چگونه عقل در ادراک مبادی دین، از وجود خدا و اوصاف ثبوتی و سلبی گرفته تا ضرورت نبوت و سایر مبادی پایه‌ای دین، حجت است، ولی دیگر معارف آن که یقینی و برهانی است، باید از ذهن طرد شود و در عمل فهم و تفسیر مفاهیم کتاب و سنت به کار نیاید؟»

تقاضا می‌کنم از آیه‌الله مروارید که نسبت بدین نقد، مطالب خود را بیان فرمایند.

آیه‌الله مروارید: بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين، و خير الصلاة والسلام على خير الانام و افضل رسله أبى القاسم المصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين المعصومين، و لعنة الله على أعدائهم أجمعين، و لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظيم. «ربّ أدخلني مدخل صدق و أخرجني مخرج صدق واجعل لي من لدنك سلطاناً نصيراً».

درباره این نقد عرض می‌شود که مدّعی مکتب تفکیک - به حسب اصطلاح - این نیست که ما فکرمان را خالی از مفاهیم فکری و عقلی کنیم. طبیعتاً هرکس که با مسائل مأنوس باشد و در بحث عقائد وارد شود، به مفاهیم کلامی مأنوس باشد و در بحث عقاید وارد شود، به مفاهیم کلامی و فلسفی برخورد کرده و از آن‌ها اطلاع می‌یابد و صرف اطلاع بر این مسائل و ادراک آن‌ها به صورت تصویری، مانع از فهم حقائق اسلامی و وحیانی نمی‌شود. در روش تفکیک، کسی قائل به این نیست که اگر شما به این مسائل اطلاع پیدا کردید، این اطلاع ضرر دارد و باید خود را از این اطلاعات، تحفظ کنید و با ذهن عاری از آنها وارد روایات شوید. از کجا این مسئله پیدا شده و چه کسی این حرف را گفته است؟ این مدّعا نیست. حالا عرض می‌کنم که اصل مدّعا چیست؛ نفس اطلاع بر مفاهیم کلامی و فلسفی، چه بسا فرد محقق را در درک کلمات اهل بیت علیهم السلام

یاری رساند. به چه معنا؟ به این معنا که بسیاری از روایات اعتقادی از صادقین علیهما السلام و به ویژه از حضرت امام رضا علیه السلام در حقیقت ناظر به مباحث فلسفی و کلامی و اعتقادی رایج در آن زمان بوده است؛ منتها چون ائمه علیهم السلام در برابر آن مطالب حرف تازه ای داشته اند، و چنان نبوده که همان یافته ها و بافته ها را تثبیت کرده باشند، لذا به عنوان مکتب جدید معتمد بر عقل و وحی و فطرت، معارف را بیان فرموده اند.

خلاصه، بسیاری از کلمات اهل بیت علیهم السلام در برابر فلسفه های رایج آن زمان گفته شده و فردی که می خواهد تحقیق کند، ضرر ندارد که اطلاع از آن فلسفه ها داشته باشد و بعد وارد شود تا بهتر دریابد که اهل بیت علیهم السلام در برابر آن نظریات چه فرموده اند؛ آنگاه آنها را با عقل سلیم مقایسه کند و ببیند که مسئله ای که فلان نحله ی کلامی معتقد است، آیا با فرمایش اهل بیت علیهم السلام و حکم عقل سلیم، منطبق است یا نیست؟ بنابراین کسی قائل نیست که اطلاع از مسائل کلامی و ... مانع فهم ناب روایات است. آن چه مدعا و معرض جهت گیری اصلی تفکیک است، مسائل غیر ضروری عقلی است؛ توضیح مطلب این که یک سری مسائل است که برای ورود بدان، هیچ چاره ای جز ورود با بهره گیری از عقل نیست و اصلاً جایی برای تعبد وجود ندارد؛ مثل اثبات هستی باری تعالی، ضرورت نبوت و ... این ها مسائلی است که در علم کلام نیز بحث شده و پایه ی اولیه اش عقل است. البته در همین موارد، آیات و روایات، جهت ارشاد دارند و گاهی اوقات که ممکن است ابعادی از آنها مغفول مانده باشند، به ارشاد اهل بیت علیهم السلام کاملاً بین و روشن می شوند، به نحوی که جای تأمل نمی ماند، اما این از باب تعلّم من ذی علم است، نه تعبد.

بنابراین یک عده از مسائل - که مسائل عقلی صریح است - در آنها جای تعبد نیست؛ اما عده ای دیگر از مسائل، مواردی است که عقل بین در آنها نتیجه ی روشن و قطعی ندارد، هرچند که بشود با پاره ای از مقدمات مورد اختلاف، به نتایجی دست یافت. در این گونه مسائل، صحبت این است که اگر کسی قبل از مراجعه به روایات و متون وحیانی، بر اساس مقدمات پیش ساخته ای که نزد اهل معقول، مورد اختلاف است، به نتایجی برسد و چه بسا آن نتایج را باور هم کند، آنگاه پس از این که ذهنش شکل گرفت و نسبت به موضوع، اقناع ذهنی پیدا کرد، وارد آیات و روایات شود، طبیعتاً برای چنین فردی، پذیرش مدلول روایت و آیه ای که خلاف صریح نتیجه ی منتخب اوست، مشکل می نماید!

از جمله ی این مقدمات و نتایج پیش ساخته می توان به قاعده ی «الواحد لا یصدر عنه الا الواحد» یا «الشیء ما لم یجب له یوجد» اشاره کرد. به قاعده ی اخیر، علمای اصولی نظیر آیة الله نائینی و آیة الله خویی در مبحث اراده در علم اصول، و نیز برخی از فضلاء اهل معقول اشکال کرده و در رد آن رساله نوشته اند. این قاعده به لحاظ عقلی مورد اختلاف و محل اشکال است، زیرا نتیجه ی آن جبر است، هر چند نام آن را اختیار بگذاریم!

از محل بحث دور نشویم. منظور این که در عرصه ی چنین مسائلی، برای یک فرد محقق که به وحی معتقد و آن را پذیرفته است، راه امن تر این است که قبل از این که فکرش شکل بگیرد، به وحی تمسک کند. فرض هم این است که از وحی، جز همین حاکی وحی را در اختیار نداریم؛ چون برخی آقایان در کلمات خود اعتراض کرده اند که آن چه شما در خصوص آن صحبت می کنید عین وحی نیست، بلکه حاکی وحی است. این صحیح است، ولی آیا ما مأمور هستیم به این آیات و روایات تمسک کنیم یا نه؟ اگر مأمور نیستیم، پس این توصیه هایی که در آیات و روایات حضرات معصومین علیهم السّلام به ما رسیده و تفقه در دین را- که اهمّ آن مسائل اعتقادی است- ستوده است چیست؟ بدیهی است که منظور ما و همگان از پیام وحی، همان حاکی وحی است و بس، و ما مأموریم به همین حاکی وحی عمل کنیم.

حال مدّعی تفکیک این است که قبل از این که فکرمان شکل بگیرد و ذهناً خود را با برخی از نتایج برآمده از مقدمات مورد اختلاف عقلی اقناع سازیم، وارد متون آیات و روایات شویم، و ابتدائاً اعتبار سندی و وضوح دلّالی آنها را بسنجیم و سپس ببینیم مکتب وحی در این زمینه چه می فرماید؟ اگر چنین کنیم، دیگر نمی توانیم نتایجی را بپذیریم که مخالف کالصّریح آیات و روایات است؛ ولی اگر خلاف این راه را طی کنیم، ناگزیر از تأویل همه ی آیات و روایات می شویم تا آن پیش فرض های ذهنی اوّلیه ی خود را محکم کنیم. آیا این راه دوم، راه امن عقلایی است؟ در صورت پیمودن راه دوم، حتّی اگر به نتیجه ی قطعی برسیم، این قطع، قطع معذّر نیست، زیرا از غیرطریق، وارد شده و بر اساس مقدمات غیر یقینی و اختلافی پیش رفته ایم.

شیخ انصاری در این خصوص در صفحه ی ۱۸ جلد اوّل فرائد الاصول می نویسد: «کَلَمَا حَصَلَ الْقَطْعُ مِنْ دَلِيلِ نَقْلِ، مَثَلُ الْقَطْعِ الْحَاصِلِ مِنْ أَجْمَاعِ جَمِيعِ الشَّرَائِعِ عَلَى حَدُوثِ الْعَالَمِ زَمَانًا، فَلَا يَجُوزُ أَنْ يَحْصَلَ الْقَطْعُ

على خلافه من دليل عقلی، مثل إستحالة تخلف الاثر عن المؤثر، ولو حصل منه صورة برهان كانت شبهة فی مقابلة البدیة، لكن هذا لا يتأتى فی العقل البدیة».

این صحبت شیخ است که اگر ما علیّت ذات حق تعالی را با علل تکوینی در باب ممکنات و ...، مقایسه و آنگاه به قاعده ظاهراً عقلی استحاله تخلف اثر از مؤثر تکیه کنیم، نتیجه می گیریم که عالم قدیم است! اگر به این نتیجه برسیم و آنگاه با این نگاه وارد روایات شویم، همه ی آن روایات برای ما مخالف برهان و نتیجه برسیم و آنگاه با این نگاه وارد روایات شویم، همه ی آن روایات برای ما مخالف برهان و نتیجه ی عقلی مزبور جلوه می کنند و همه ی مطالب و حیانی را گنار می گذاریم! در صورتی که اگر مدلول آن روایات خلاف عقل باشد، صدور آن از ائمه علیهم السّلام محال است! و به راستی چرا امثال شیخ انصاری و علمای اهل معقول مثل شیخ محمد تقی آملی و ... در این عرصه جرأت نکردند مسئله را به این صورت مطرح کنند؟! قدیم بودن عالم، خلاف جمیع شرایع است. اعتقاد به وحی و شروع از آن در این عرصه ها، موجب می شود ما در برخی از این مقدمات به ظاهر عقلی، تجدید نظر کنیم، زیرا ممکن نیست ائمه علیهم السّلام که رسالت هدایت گری دارند، سخنانی بفرمایند که خلاف کالصّریح حکم عقل باشد!

اگر ما فکرمان را از چنین مقدماتی خالی کنیم و قبل از اتخاذ نظریه یا لا اقل در کنار همان کتب فلسفی، به روایات و آیات توجه کنیم، محال است به نتایجی دست یازیم که مخالف با حکم آیات و روایات بوده و مارا ناگزیر از تأویل های پردامنه و نامربوط سازد.

آیه الله سیّدان: در تکمیل و تحکیم آن چه فرمودند به عرض می رسد که روش تفکیک هرگز نمی گوید از سایر مسائل اطلاع نداشته باشید و اصل اطلاع ضرر دارد! بلکه می گوید: به مطالب غیر یقینی و اختلافی که بین نیست و نسبت به فهم بعدی شما تأثیر منفی دارد، اعتماد نکنید و آنها را مبنا نسازید و ذهنتان را از آنها تخلیه کنید! تخلیه به چنین معنایی ممکن است و چرا ممکن نباشد؟ نیز مطلوب است و چرا مطلوب نباشد؟ آن چه که مطلوب نیست، تخلیه از مطالب روشن و قطعیّه ی عقلیه است؛ ولی تخلیه از مسائل اختلافی که بین نیست و اختلافی است، مطلوب می نماید و در صورت عدم تخلیه، کار به تعابیر شگفت و غریبی می رسد که یک نمونه آن را خدمتان عرض می کنم:

در روایات داریم: «لا جبر و لا تفویض بل أمر بین الأمرین». این حدیث که معتضد به دهها حدیث دیگر

است، ناظر به نفی جبر و نفی تفویض است، یعنی جبر و تفویض، هرچند امکان عقلی دارد، ولی نفی شده و نتیجه، امر بین الامرین است؛ ولی کار عرفا- که حکمت متعالیه نیز در همان راستا ره می سپرد و سرانجام در اوج خود به مسلک عرفان منتهی می شود- در اثر انس با مسائل غیر بدیهی به جایی می رسد که صریحاً می گویند: «علی مسلک العرفان... لا جبر و لا تفویض من باب السالبة متفی بانتفاء الموضوع»^۱

زیرا انسان، صورت مرآتیی است و فرد ذوالاراده و اقتضایی وجود ندارد تا بخواهد مجبور شود یا امری بدو

تفویض گردد! آیا حقیقتاً آن چه در وحی در خصوص نفی جبر و تفویض آمده، از باب سالبه ی متفی بانتفاء موضوع است؟! بنابراین، پیام مکتب تفکیک این است که باید ذهن خود را از این مقدمات کذایی که ما را به این نتایج می رساند بپیراییم، نه این که اساساً مطالب معقول و باورهای صحیح بین را کنار بیهیم.

آقای رضاداد: از نکات دیگری که مورد نقد منتقدان روش تفکیک قرار گرفته این است که می گویند:

عنوان نقد: از منظر مکتب تفکیک، بروز اختلاف آراء و تشتت افکار، نتیجه ی دخالت آموزه های فلسفی

و دریافت های شهودی، در فهم و تفسیر کتاب و سنت است.

شرح نقد: مؤلف محترم کتاب «منزلت عقل در هندسه معرفت دینی» در صفحه ی ۱۹۸ و ۱۹۹ کتاب

مذکور، نسبت به این مسئله چنین گفته است: «از نظر معتقدان به تفکیک، علم و شناختی که از ناحیه ی غیر خداوند بوده و مستند به وحی و تعالیم انبیاء نباشد و کاملاً بشری و مستند به تعقل و شهود بشری باشد، موجب اختلاف کثیر و افکار متشتت و روش های متفاوت خواهد شد. علت تشدید اختلاف ها و گوناگونی تشخیص ها و تعدد راه ها و روش ها آن است که عده ای به کشف عرفانی و عقل بشری و منطق، اعتماد کامل کردند و خود را در معرض تعالیم انبیاء و آموختن علم صحیح قرار ندارند. خدای عالم به حقائق، باید حقائق را بیاموزد و این حقائق، نباید با هیچ اندیشه و تصوّر دیگر، امتزاج و خلط یابد تا دست تحریف و التقاط و تأویل از دامان آن کوتاه گردد».

^۱ - علی بن موسی الرضا علیه السلام والفلسفة الالهية، عبدالله جوادی آملی، نشر: اللجنة الثقافية الموعمة العالمية للإمام الرضا عليه السلام، 1404 هجری قمری، ص 59.

مؤلف سپس در مقام ردّ این دکترین می نویسد: «چنانچه دیگر منابع معرفتی فلسفه و عرفان را رها سازیم و به سراغ کتاب و سنت و معارف الهی برویم، باز از خطا و اختلافات در متون مصون نیستیم. اگر مروری گذرا بر تاریخ فقه و کلام و تفسیر داشته باشیم، در می یابیم که میان بزرگان هریک از این شاخه ها، علی رغم تمرکز و سابقه طولانی انس و الفت ایشان با متون روایی و کلام وحیانی، چه اندازه اختلاف نظر و تکثر ادراک از کتاب و سنت وجود دارد؟! »

تقاضا می کنم آیه الله سیدان به این نقد پاسخ دهند.

آیه الله سیدان: خلاصه ی این نقد این است که روش تفکیک می گوید: اختلافات درباره ی مسائل اعتقادی، بر اثر این است که در ارتباط با فهم مطالب، مسائل عقلی و شهودی به کار گرفته شده، و نتیجتاً این اختلافات به وجود آمده است. باید مسائل عقلانی و شهودی رها شود تا این اختلاف نباشد!

بنابراین، در این مدّعا، دو نکته وجود دارد که سزاوار است بدان ها پاسخ گوئیم:

نکته ی اول این است که چگونه می توان مسائل شهودی و عقلانی را رها کرد؟ زندگی انسان در گرو

این کشف و شهود است؛

نکته ی دوم این است که فرضاً راه تفکیک را بپذیریم، این راه عاری از اختلاف نیست و بزرگانی از غیر

فلاسفه و عرفا نیز در زمینه های مختلف علمی، با یکدیگر اختلاف شدید دارند.

اما در ارتباط با این دو نکته؛

اولاً همان گونه که همیشه گفته ایم، این که ذهن باید از مطالب عقلی و شهودی عاری شود، حقیقت

عقل و شهود نیست. مسائل عقلانی به معنای واقعی عقلانی و مسائل شهودی به معنای واقعی شهودی که از

یک روشنی خاصی برخوردار است، هرگز کنار گذاشته نمی شود. حقیر با این بضاعت اندک، در یکی از نوشته

های پیشین خود آورده ام که عقل و وحی و کشف، گرچه با هم تمایز دارند و تصور هریک، تمایزشان را

مشخص می کند، ولی با یکدیگر توافق نیز دارند و هر سه، انسان را به واقع می رسانند؛ اما حرف ما این است که

بسیاری از مطالبی که به منزله ی مفاهیم عقلی و شهودی تلقی می شود، حقیقتاً مبتنی بر عقل و کشف نیست.

خود آقایان هم اعتراف دارند که نمی شود همه ی آن چه که به نام مسائل عقلی بیان شده است، حقیقتاً عقلی

باشد، زیرا در این صورت، واقع باید متکثر باشد! و حال آن که چنین نیست. حرف این است که عقل و کشف غیر

حقیقی را کنار بگذارید! نه این که کلاً از حقیقت عقل و کشف دست بر دارید. پس مطلب اولی که به این مکتب منسوب شد که کلاً از عقل و کشف دست بردارید، چنین نیست و ایراد، ناوارد است.

اما درباره ی ایراد دوم مبنی بر این که روش مورد ادعای مکتب تفکیک نیز رافع اختلاف نیست، باید گفت: اولاً در مسائل مهمه، کسانی که به جدّ با همان شرایط و قیود پیش گفته، به وحی اهتمام کرده اند، با هم اختلاف شدیدی ندارند. در اکثر مسائل مهمه، اختلافی در کار نیست و عالمان دین بر اساس دریافت های وحیانی، مطالب را مطرح کرده اند. مسائل اختلافی بزرگانی چون شیخ صدوق و شیخ مفید نیز در سطح این مسائل مهمه نیست و هریک از این دو بزرگوار که در قبال هم مطلبی گفته اند، اکثر اقوال سایرین، پیرامون گفتار یکی از ایشان است و فقط دو قول می شود و اختلاف کثیره ی دیگری نیست. لذا به حقیقت، چنین اختلاف کثیره ای وجود ندارد. به فرض هم که در چند مورد اختلاف باشد، مسئله ی مهم تر، عمل به وظیفه است؛ خواه به اختلاف منتهی شود یا خیر. بیایید به وحی استناد کنید و آن را مبنا قرار دهید! در این صورت، اگر یک فقیه اصولی از یک روایت، برداشت متفاوتی داشته باشد نیز ایرادی ندارد.

ما به حکم عقل بین، باید به وحی مراجعه کنیم، زیرا آن را پذیرفته ایم و می دانیم به علم عاری از خطا منتهی می شود. نیز به حکم وحی، ائمه علیهم السّلام فرموده اند که به ما مراجعه کنید: « کذب من زعم انه يعرفنا و هو مستمسک بعروه غیرنا » و « شرقاً و غرباً لن تجدا علماً صحیحاً الاً شیئاً یخرج من عندنا اهل البیت ». هم چنین حضرت امیر علیه السّلام می فرماید: « فاین تذهبون وائی تؤفکون؟ والأعلام قائمه و الآیات واضحه و المنار منصوبه، فاین یتاه بکم بل کیف تعمهون؟ . بینکم عتره نبیکم و هم أزمه الحق و اعلام الدین و السنه الصّدق، فأنزلوهم بأحسن منازل القرآن، و ردوهم ورود الهیم العطاش ».

بدین ترتیب، هم عقل و هم نقل می گویند از وحی استفاده کنید. اگر استفاده کردیم، بین خودمان و خداوند متعال حجّت داریم. اختلافی هم بشود، مشکلی نیست؛ گو این که حقیقتاً وقتی در اصول و ارکان اعتقادی، به روایات مراجعه شود، می بینیم روایات، یک دست و معتضد یکدیگرند. گاه بیانات امام رضا علیه السّلام آن چنان با بیانات حضرت امیر علیه السّلام تطابق دارد که گویا امام رضا علیه السّلام تعابیر حضرت امیر علیه السّلام را حفظ و بیان فرموده اند! لذا باید به وحی مراجعه کنیم، و به فرض که اختلاف هم بشود، حجّت داریم.

هم عقل گفته است: به وحی مراجعه کن! و هم وحی امر فرموده و حجت کامل است؛ حال آن که عقل بین هرگز نگفته: در مسائل پیچیده ی نظری به عقلت اکتفا کن! نقل هم، چنین نگفته است. حکم، همان جمله ی شیخ انصاری است که تالی تلو بیان معصوم است: «و اوجب من ذلك ترك الخوض في الأدلة العقلية النظرية في اصول الدين فإنها تعريض للمهلاك الدائم و العذاب الخالد».

حاصل این که معذری در این جهت هست که در آن جهات دیگر نیست و لذا این طریقه، ترجیح دارد. روش صحیح در ارتباط با شناخت مطالب، این است که پس از قبول وحی، نخست وحی را مطرح کنند تا ببینند چه می گوید؛ نه این که راه خود را رفته و نظریه شان را اتخاذ کنند، آن گاه نیز به وحی بیافکنند، تا فقط شاهد مثال پیدا کنند!

واقعاً جای تأسف است که کتاب اعتقادی نوشته و بسیار هم نسبت به آن تأکید می شود، ولی در آن حتی یک حدیث و آیه نیست! جهتش هم شاید این باشد که اگر در آن مسائل، سخن وحی وارد شود، می بینند مستفاد آن غیر آن مطالبی است که عقیده ی آن هاست! مثلاً می گویند: «الواحد لا يصدر إلا الواحد»! حال آن که می بینند آیات و روایات غیر این است و بنا بر کلام وحی، خداوند هر زمان بخواهد و هرچه اراده کند می تواند بیافریند. قاعده ی «الشیء ما لم يجب لم يوجد» نیز به همین نحو است، و هم به لحاظ عقلی و هم نقلی مخدوش است!

آن ها در بحث حدوث و قدم عالم، به طور یقینی معتقد به قدم عالم اند! و آن گاه که با چالش مواجه می شوند، مسأله ی حدوث ذاتی را طرح می کنند که حتی به تعبیر شهید مطهری، تاریخ طرح آن به هفتصد سال قبل باز می گردد! اما روایات، متعلق به چه زمانی است؟ حدوث ذاتی که از هفتصد سال قبل به وجود آمده، چگونه می تواند تبیین گر همه ی روایات حدوث و قدم عالم باشد؟

آن ها مسئله ی سنخیت را مطرح می کنند که با روایات نمی سازد!

لذا راه ما این است که بیابید روایات و آیات را مطرح کنید تا ببینید به چه نتایجی می رسید؛ به شرط این که طریقه ی مواجهه با آنها در چارچوب ضوابط فقه الحدیثی و به سان یک فقیه اصولی باشد، نه این که اول، پیش فرض ها را محکم کنید. آن گاه بر اساس آن ها تا آنجا پیش بروید که بگویید: «لا جبر و لا تفویض، من باب السالبة منتفی بانتفاء الموضوع»! آیا از روایات همین بر می آید؟

در بحث توحید که غوغاست و کار به آن جا می رسد که جهان هستی از خدا و غیر خدا، یک حقیقت است و مانند مومی است که به اشکال مختلف در آمده و تطوّرات گوناگون پذیرفته است! و حقیقت وجود گرچه هر جا اسامی مختلف یافته، ولی چنان است که جز خدا و جز یک حقیقت، واقعیّتی نیست! این مبنا را وقتی پذیرفتند، می بینند با قرآن و حدیث سازگار نیست! آنگاه معنای آیات و روایات را چنان تأویل می کنند که ناگزیر می گویند: دعوی حضرت موسی با سامری پیرامون این نبود که چرا گوساله را پرستیدی؟ بلکه درباره ی این بود که چرا فقط گوساله را خدای خویش گرفتی؟ همه ی موجودات خداست! بعد در شرح آن هم گفته می شود که این مطالب را برای اهل سرّ گفته اند و به توده ی مردم باید گفت که بت را پرستید!

حاصل این که اولاً: تخلیه ی ذهن از مبانی نادرست منظور است، نه از یافته های عقلانی صحیح و شهود های قطعی.

ثانیاً: درباره ی این که سلوک علمی بر مبنای روش تفکیک نیز ممکن است به اختلاف بیانجامد می

گوییم:

۱- در مسائل مهمّه اختلافی نیست.

۲- به فرض که به اختلاف گرفتار آییم، حجتِ معذّر داریم.

اصل حرف ما این است که بیا باید مطالبتان را به کتاب و سنت عرضه کنید و در عمل و نه صرفاً در قول،

وحی را مبنا قرار دهید! نه این که فقط همان اوّل، سخنی را ادّعا کنید و بعد در پی راه خود بروید!

ملاصدرا در اوّل اسفار، فلسفه ی معارض با معارف اهل بیت علیهم السّلام را مذمت می کند، ولی عملاً

فقط در همان موضع بیست مورد مهمّ را برشمرد که با مکتب وحی معارض است و هیچ نسبتی با آن چه در

کلام وحی آمده است ندارد! که شاید در ادامه ی سوّالات، به آن ها اشاره کنم.

آری، بیا باید وحی را مبنا قرار دهید و اگر اختلافی به وجود آمد، ایرادی ندارد؛ به شرطی که نحوه ی

مواجهه با روایات، به نحو مواجهه ی یک فقیه اصولی باشد.

آقای رضاداد: نقد دیگری که در آرای منتقدان به روش تفکیک ملاحظه می شود، تعریض ایشان نسبت

به موضع مکتب تفکیک در قبال مقوله ی تأویل است.

شرح نقد: مؤلف محترم همان کتاب- منزلت عقل در هندسه ی معرفت دینی- در صفحات ۲۲۳ و ۲۲۴ چنین می گوید: «تفکیکان بر این اعتقادند که معرفت فلسفی یا شهود عرفانی نباید ابزار فهم قرآن و سنت شود، چون این امر عملاً ما را گرفتار تأویل و تطبیق می کند. به عقیده ی آنان، تأویل گرایی محصول حدیث شناسی غلط فلاسفه و عرفاست که شعوری یافته، به جای آنکه این ادراک و شعور را به قرآن و سنت عرضه کنند و صحت و سقم آن را بسنجند، اقدام به تأویل آیه و حدیث و تطبیق آن بر ادراک و شعور خویش می کنند.

در ص ۲۲۵ و ۲۲۶ همین مأخذ باز چنین می خوانیم: «در صورتی که تأویل، مربوط به مرحله ی تفسیر و ادراک معنای ظاهری آیات باشد، سخن اهل تفکیک بر لزوم دخالت ندادن این شهود و حالات عرفانی در فهم و تفسیر کتاب و سنت کاملاً موجه است، اما حال که خود اهل معرفت تصریح می کنند که این تأویلات از سنخ تطبیق است نه تفسیر، و مربوط به تحمّل لایه های نهانی آیه نسبت به این مضامین است. هرگز ربطی به تفسیر کتاب و سنت ندارد، دیگر مجالی برای اینکه از تفکیک سخن به میان آید، نخواهد بود. در واقع، این گونه تأویلات، نتیجه برخی حالات عرفانی و واردات قلبیه ای است که به آنان دست داده است و برای آنان چنین نمودار گشته که آیه، تحمّل تطبیق بر آن حالات و واردات را دارد.

از آیه الله مروارید تقاضا می کنم در خصوص مسأله ی تأویل و نقد این مطلب، مطالب خود را بیان کنند.

آیه الله مروارید: اولاً مقدمه ای در معنای تأویل بیان شود که یعنی چه؟ بی تردید این آیات و روایات برای هدایت مردم نازل شده است و مقصود، آن است که افراد فهیم از آن ها استفاده کنند و به پیامش پی ببرند. طبیعتاً در مواجهه با هر آیه و روایت، معنایی از آن به ذهن متبادر می شود که بعد از دقت و تأمل و جمع روایات و عرضه متشابهات به محکّمات، فقیه فهیم را به نتیجه می رساند. اگر ما بخواهیم هر مکتب حق یا باطلی را بشناسیم، باید به متون آن مراجعه کنیم و با فهم صحیح و خلوّ ذهن ببینیم که صاحبان آن مکتب چه می گویند؛ این یک راه عقلایی است؛ مخصوصاً در مواردی که خود صاحبان آن مکتب گفته اند که: شما به سخنان ما مراجعه کنید، آن ها را بفهمید و نقل کنید!

به عنوان نمونه، اگر بخواهیم ببینیم اسلام و مکتب اهل بیت علیهم السلام مثلاً در ارتباط با حدوث و قدم عالم چه نظری دارند، بدیهی است باید به آیات و روایات و متون وحیانی مراجعه کنیم تا به نتیجه برسیم؛ ولی اگر به جای این امر، نتیجه ی طبیعی مأخوذ از متن وحیانی را نادیده گرفته، سعی کنیم مطالب دیگری را بر

آن تحمیل کنیم، دست به تأویل زده ایم. مراد ما از تأویل در این جا عبارت است از این که: کلام را از معنای راجحی که حصولش مبتنی بر سیره ی عقلاست، به معنای منصرف سازیم که خود، آن را بر متن تحمیل ساخته ایم!

بحث این است که افرادی که به اصطلاح با افکار فلسفی مأنوس هستند، بر اساس همان پیش فرض های ذهنی وارد متون و حیانی می شوند، و چون متون را مخالف آرای خویش می یابند، ناگزیر از تأویل می شوند. این مسئله ارتباطی با لایه های متون دینی و تطبیق و ... ندارد. مراد از تطبیق در آیات، انطباق دادن یک مفهوم بر یک مصداق است؛ مثل مفهوم عام «یا أیُّهَا الذِّینَ آمَنُوا» که در مصداق اکملش بر حضرت امیر علیه السّلام منطبق می شود. نیز مراد از تأویل مقبول و شایسته، هنگامی است که مثلاً ظاهر و صریح یک آیه، مخالف با یک حکم قطعی عقلی یا سایر آیات قرآن کریم و ... است. در چنین موردی آیه، متشابه محسوب می شود و باید معنای آن را به تأویل برد. این تأویلات، تأویل مقبولی است و اصحاب تفکیک هم به این مطلب قائل هستند.

ولی تأویل محکّمات آیات و روایات و حمل آنها بر معنایی خلاف معنای ظاهری، ممنوع و مطرود است، مانند تأویلات ابن عربی از آیات قرآن کریم!

نکته ی دیگر این که فرض بفرمایید یک روایت یا آیه ذوالوجه است و احتمالات معنایی مختلفی را برمی تابد. در این جا نیز ما حق نداریم یک احتمال را بدون دلیل و بدون یک معتمد صحیح، صرفاً به خاطر این که قبلاً براساس مقدّمات فکری و پیش فرض های خود به آن رسیده ایم، ترجیح دهیم. این گونه تأویل، هم به نظر ما و هم به نظر عموم فقها و علمای امامیه مطرود است. زیرا قول به غیر علم است.

حاصل این که تأویل در بعضی موارد، صحیح و ضروری است؛ ولی در بسیاری موارد که آقایان به آن مبتلا شده اند، تأویلات غیر صحیح و غیر منطقی است که با مقام هدایت گری و ارشاد دین و اهل بیت علیهم السّلام منافات دارد.

البته بر کسی پوشیده نیست که روایات، یک دست نیستند و برخی از آنها مشتمل بر دقائقی است که چه بسا بعضی افراد بهتر بتوانند آن ظرایف معنایی را استخراج و استنباط کنند: «فَرُبَّ حَامِلٍ فُقَهٍ وَهُوَ لَيْسَ بِفُقِیهٍ، وَ رُبَّ حَامِلٍ فُقَهٍ الِیْ مِنْهُوَ افُقَهٌ مِنْهُ». این ها باید رعایت شود. تفقه و تدبّر، مطلوب است، ولی منظور از تفقه و

تأمل این نیست که ما آیه را از ظهور و صراحتش بیندازیم، با محکّمات آیات مخالفت کنیم و نامش را تدبّر و تأویل بگذاریم!

پرسش و پاسخ

آقای رضاداد: مهمان محترمی این گونه پرسیده اند: «آقایانی که در مقابل شما، قائل اند که با توجّه به صریح تاریخ، بسیاری از روایات اهل بیت علیه السّلام مورد تغییر و تحریف، قرار گرفته و اسرائیلیّات، در روایات وارد گشته و حداقل، تعدادی از احادیث اهل بیت علیهم السّلام مخصوصاً در زمینه ی مباحث اعتقادی و کلامی از بین رفته است. پس ضریب خطا در این مورد نیز اگر بیشتر از تعقل در مباحث اعتقادی نباشد، لااقلّ مساوی است.

آیه الله سیّدان: در ارتباط با روایات، درست است که در روایات تداخل ایجاد شده، دست هایی دخالت کرده و بعضی دروغ ها به حضرات معصومین علیهم السّلام نسبت داده شده است، ولی زحمتی که فقها و محدّثین برای جداسازی احادیث نادرست و مشخص ساختن اسناد احادیث و بررسی های رجالی کشیده اند را نباید نادیده گرفت. این شخصیت های علمی قوی که با دید انتقادی، اسناد را بررسی و مطالب و محتوا را با بقیّه ی مدارک قطعیه ی دینی لحاظ می کنند، طبیعی است نقشی جدّی در جهت جداسازی اسرائیلیّات و مسائل نادرست دارند. بنابراین درست است که چنین آفت هایی بوده است، ولی زحمت بزرگان، تا حدّ زیادی این آفت ها را دفع و حقیقت را برای ما تبیین کرده است.

مضافاً این که بخش مهمّی از مطالبی که محلّ بحث ماست، برخاسته از روایات متواتر قطعیه صدور و آیات قرآن کریم است که در دلالت، صریح بوده و هیچ تعارضی با مسائل عقلانی نیز ندارند. لذا می توان آن ها را مبنا قرار داد و بر اساس آنها، حق را از باطل متمایز ساخت.

بنابراین، گر چه چنین خلطی شده است، ولی باز این خلط، از راه های گوناگون، قابل شناسایی و حق از باطل، تفکیک پذیر و آنچه که ما بتوانیم از آنها بهره ی کافی ببریم، در اختیار است.

آیه الله مروارید: همین طور که فرمودند، در خود روایات اهل بیت علیهم السّلام نیز ضوابط تشخیص حدیث صحیح از ناصحیح ذکر شده است. ما مأموریم روایات را بر محکّمات کتاب، محکّمات سنت، اخبار ثابتّه و قطعیه، حکم ثابت عقلی و ... عرضه کنیم و اگر مغایرتی میان روایات با موارد معروض علیه بیابیم، آن روایت

برای ما حجت نیست و اهل تفکیک هم قائل به حجّت این روایات نیستند. آری، اسرائیلیّات فی الجمله بوده است، ولی این مسئله، وظیفه ی ما را تغییر نمی دهد که بگوییم چون روایات این گونه بود، نباید بدان ها عمل کرد و باید صرفاً در پی مقدّمات عقلی بود! بله، اگر تمام روایات یا اکثر روایات این گونه بود، شاید شرائط متفاوت می بود؛ امّا در شرایطی که ما به روایات متواتر و آیات صریح محکم دسترسی داریم، یا ائمّه علیهم السّلام خود، به ما دستور داده اند که هر روایتی به شما رسید، بر کتاب و سنّت، عرضه کنید! دیگر جایی برای این اشکال باقی نمی ماند.

ضمن این که اتّفاقیّاً حجم روایات جعلی و موضوعه ی مورد استناد اهل عرفان و فلسفه، به مراتب، بیشتر از روایات مورد استناد اهل تفکیک است! جعل احادیثی چون «کنت کنزاً مخفیاً» یا تحریف و دستکاری در حدیث «خلق الله آدم علی صورته» و نظایر آن، هم به لحاظ کمّیت در آثار غزالی و مولوی و ابن عربی و ملّاصدرا چشمگیر است و هم به لحاظ کیفی، مبنایی برای بسیاری از تأویلات عجیب حضرات شده است! آقای رضا داد: قسمت دوم سوال این پرسشگر محترم این است که: « شما می فرمایید که عقل مطلقاً حجّت است. آیا این حجّت عقل، تخصیص بر می دارد؟ زیرا تصریح می کنید که آقایان تعمّد در بیراهه رفتن نداشته، بلکه ناخواسته به اشتباه رفته اند. اینان به خیال خودشان کاملاً تکیه بر تعقل صریح نموده اند، چنان که مدّعی شما نیز همین است. آیا آن عقلی که موافق با رأی شما باشد حجّت است، و عقلی که فلاسفه به واسطه ی آن به یک سری نتایج رسیده باشند، حجّت نیست؟

آیه الله سیّدان: در ارتباط با عقل، بارها گفته ایم که عقل، حجّت است و حجّتیت آن هم ذاتی است. صحبت سر این است که چه نتیجه ای، مُدرک عقلانی است و چه نتیجه ای، نه مُدرک عقلانی، بلکه وهمی و تخیلی است؟ و در این جهت باید دقّت کرد!

ما نمی گوییم آن چه ما می فهمیم، عقل است و آن چه دیگران می فهمند، عقل نیست؛ این چنین حرفی را هرگز نداشتیم و نداریم، بلکه می گوییم گرچه در حجّت عقل، همه اتّفاق نظر داریم، ولی باید دید کدام مسئله، حقیقتاً عقلانی است؟ یک میزان تشخیص بین عقلی این است که عموم عقلا آن را می فهمند. آن جایی که عموم عقلا مسئله را می فهمند، عقلانی است؛ ولی در مواردی که عموم عقلا در آن اختلاف کرده و دیدگاه ها متفاوت است، طبیعی است که نمی توانیم همه ی دیدگاه های مطرح را عقلانی بدانیم، حتّی اگر همه ی آن

ها صورت استدلالی و برهانی داشته باشند؛ زیرا در آن صورت به تکثر واقع، حکم کرده ایم و بطلان تکثر در حقیقت، قطعی است. پس حرف این است که هرچه قالب فلسفی داشت، عقلی نیست و فلسفه اعم از عقل است، یعنی خیلی از مسائل در فلسفه مطرح است که عقلانی نیست. یک شاهدش هم همین استحاله ی تکثر در واقعیت است.

البته ما عرض کردیم که این آقایان، تعمّدی ندارند، زیرا در نسبت سوء نیت بدان ها، احراز شرط است و چون سوء نیت را احراز نکرده ایم، می گوییم احتمالاً تعمّدی در چنین مسائلی نداشته و خواسته اند حقیقت را دریابند، ولی بیراهه رفته و به این جا رسیده اند!

البته اگر این آقایان، در ابتدا جهت استفاده از این طریقه ی نا امن که در نهایت به چنین نتایجی منتهی می شود، مجوّزی برای خود نداشته باشند، کارشان در پیشگاه الهی دشوار است؛ باید در این قسمت دقّت شود. در ارتباط با استفاده از وحی، با تقریری که پیش از این بیان شد، معلوم گشت که حتّی اگر اشتباه کنیم مجوّز داریم؛ چون به وظیفه ی خود مبتنی بر حکم عقل بین و وحی عمل کرده ایم، ولی کسانی که بر غیر این طریق راه سپرده اند، باید مجوّزی برای خود داشته، و در غیر این صورت در پیشگاه الهی باید پاسخ گو باشند. آقای رضاداد: پرسیده اند در صحبتها مطرح شد که ائمه و انبیاء علیهم السّلام برای بیان مطالب آمده و مجمل گویی نکرده اند. در این صورت، نسبت به آیات متشابه چه می فرمایید و سبب تشابه در این آیات چیست؟

آیه الله مروارید: در پاسخ بدین پرسش باید گفت:

اولاً سبب تشابه شاید یک جهتش این باشد که بنا بوده است اهل بیت علیهم السّلام برای تبیین آیات نیز نقش آفرین باشند. حکمت کلّی الهی بر این بوده که بعضی آیات، متشابه باشد تا جایگاه اهل بیت علیهم السّلام بر اساس نصّ آیه ی شریفه ی «و ما یعلم تاویلہ الاّ اللّٰه و الرّاسخون فی العلم» بر همگان روشن شود. طبیعتاً باید کتاب و سنّت، با هم باشند و با یکدیگر، گره بخورند. تفسیر بعضی آیات منحصرأً به عهده ی اهل بیت علیهم السّلام است. بنابر این، به این مقداری که ما می فهمیم، این موافق با مصلحت و حکمت است. از سوی دیگر، اگر بنا بود فقط ظواهر قرآن کریم مبین باشد، اشکال مذکور وارد بود، اما چون بناست که کتاب خدا

همراه جدایی ناپذیر از عترت باشد، هیچ اشکالی در هدف تبیین و ارشاد مردمان حاصل نمی شود و اساساً اجمالی که به تبیین بیانجامد، ایرادی ندارد.

ثانیاً گاه روش تعلیم، همین شیوه را اقتضاء می کند. در آیات قرآن کریم، مطلقاتی داریم و مقیداتی که بناست در آن ها تفقه و تعقل بشود. گاهی مسائلی هست که نخست، مقتضی اجمال است و بعدها باید تبیین بپذیرد. این روش در فرهنگ بشری نیز مسبوق به سابقه است. بسیاری از اوقات، در اجتماعات گوناگون، خردمندان و خردورزان چنان صلاح می دانند که نخست، مطلبی را مجمل بگویند و سپس آن را تبیین کنند. این، یک امر عقلی و عقلایی است و همان گونه که بیان شد، اجمالی که به تبیین بکشد، مشکلی ندارد.

آقای رضاداد: یکی از عزیزان پرسیده اند معنای عقل، عقل نوعی است یا عقل شخصی افراد؟
آیه الله مروارید: طبیعتاً مقصود، عقل شخصی است، یعنی هر کسی با ادراکاتی که دارد، خداوند متعال به او نیرویی داده که با آن می تواند ادراک کند و بفهمد. بعضی عقلشان کامل تر است و بعضی ناقص تر. میزان، عقل شخصی است که باید به اندازه ی درک این نیروی خداداد، با توجه به همه ی ضوابط، به عرصه ی فهم وارد شود. نکته این جاست که همین عقل شخصی، وقتی در برخی موارد، خود را از درک یک موضوع عاجز ببیند، نارسایی خود را به شیوه ای متذکر می شود و می کوشد تا با استفاده از دانش و تجارب افراد دیگر، نارسایی خود را جبران کند. بنابراین مراد از عقل، عقل شخصی هر فرد است.

آیه الله سیدان: همان طور که فرمودند منظور، همان عقل شخصی است که بر افراد، حجت است، منتهی در ارتباط با بسیاری از حقایق، اکثراً عقول شخصی افراد با یکدیگر تطابق دارند و عقل نوعی را به عقل شخصی نزدیک می سازد. لذا در اکثر مسائل، عقل شخصی همان ادراکی را دارد که عقل نوعی حائز است.

آقای رضاداد: یکی از عزیزان پرسیده اند که بنده در درس اسفار مآصدرا شرکت می کنم. استاد ما در درس اعلام نمود که هرگز مفاد آیات قرآنی و به ویژه تأویل آیات را نمی فهمیم مگر این که فلسفه بخوانیم! یعنی محال است که قرآن را بدون خواندن فلسفه بفهمیم. اگر ممکن است در این مورد توضیح دهید که آیا چن است؟ هر چند بنده در درس پرسیدم که فهم قرآن چگونه متوقف بر فهم فلسفه است؟ اما از پاسخی که داده شد، قانع نشدم.

آیه الله سیدان: الحمد لله که خودشان از پاسخ قانع نشدند! ولی اجمالاً در ارتباط با فلسفه، اگر مقصود، تعقل باشد، البته درک آیات شریفه ی قرآن، متوقف بر توانمندی عقلی است، ولی اگر مقصود از فلسفه، نه تعقل، بلکه همین مطالبی است که در کتب فلسفی مانند اسفار آمده است، باز تخفیفاً می گوییم: بخشی از آنها که مسائل قطعیّه ی عقلیه است، بله در فهم قرآن دخالت دارد؛ ولی اگر مراد، مسائل خاصّ فلسفی باشد، هرگز چنین پیوندی با فهم قرآن ندارد. بنا بر لازمه ی نقضی، باید بگوییم بزرگانی چون جناب سلمان و ابوذر، هرگز قرآن را نفهمیده اند! زیرا فلسفه نخوانده بودند؛ حال اگر بزرگان قرآن را نفهمیده باشند، چه کسانی آن را فهمیده اند؟! آیا کسانی که نخست، بر اساس اصول خودشان چنین می پندارند که از بدن خاکی هیچ خبری در عالم معاد نیست و محشور در معاد، صورتی مثالی است و سپس می نویسند: «فان قلت عن نصوص القرآنیة دالة علی انّ البدن الآخری لكل انسان هو بعینه هذا البدن الدنیای له، قلنا نعم؛ و لكن من حیث الصورة، لا من حیث الماده و تمام کلّ شیء بصورته لا بمادّته»؟ (اسفار، ج ۹، ص ۳۱ و ۳۲)

چگونه این ها قرآن را می فهمند با این که خود قرآن، به آنها فرموده است: «و ضرب لنا مثلاً و نسی خلقه قال من یحیی العظام و هی رمیم* قل یحییها الذی أنشأها أوّل مرّة» (یس / ۷۹-۷۸)؛ و باز فرمود: «لا أقسم بیوم القیامة* و لا أقسم بالنفس اللوامة* أیحسب الإنسان أن لن نجتمع عظامه* بلی قادرین علی أن نسوی بنانه» (القیامة/ ۴-۱).

قرآن بر مسئله ی حشر بدن عنصری و خاکی مصرّ است. نیز شخصیت های علمی مهمّ، تنصیص کرده اند که محشور، بدن خاکی است؛ تا آنجا که حضرت آیه الله خویی در کتاب فقهشان می نویسد: «من لم یقل یحشر الأجساد البالیة سواء كان قاصراً او مقصراً...» که چون عبارت ایشان، تند است، امتدادش را نمی خوانم! آیا بزرگانی مثل آیه الله خویی، آیات قرآن را نفهمیده اند؟ آیا صرفاً کسی قرآن را نفهمده است که می گوید: «إن قلت ما فی نصوص القرآنیة...؟!»

سپاس خدای را که این بزرگوار پرسش گر، خود نیز فطرتاً مطلب را قبول نکرده است و نیاز به توضیح بیشتری نیست.

آقای رضاداد: پرسش یکی دیگر از عزیزان این است: «فرمودید خلوّ ذهن به این معناست که انسان قبل از این که سراغ مطالبی برود و از مقدّمات عقلی بخواهد کمک بگیرد، ابتدائاً به سراغ حدیث و آیه برود و مبنای

ما این مقدمات عقلی نباشد و اعتماد به آن ها نکنیم؛ چه آن که در مسائل عقلی، اختلاف وجود دارد. حال سؤال من این است: آیا در برداشت از ظواهر و نصوص، اختلاف وجود ندارد؟ آیا یک فقیه با مقدمات اصولی که یک سری امور اعتباری است، به سراغ آیات و روایات فقهی نمی رود؟ با توجه به این که در مسائل اصولی هم اختلاف وجود دارد».

آیه الله مروارید: ظاهراً جواب این سوال گفته شد. صحبت این نیست که ما اگر با فکر روایی و حدیثی و تدبیر در روایات وارد شدیم اختلافی نیست؛ مسلماً فقها و هم چنین متکلمینی که به روایات تمسک می کنند، اختلاف دارند، ولی صحبت این است که کدام طریق، امن تر است؟ با توجه به اینکه روایات و آیات در زمینه ی معرفت، پیام دارند و اخبار از واقع می کنند، ما نیز وحی را قبول داریم، آیا اینجا عقل اقتضا نمی کند که ما از این راه وارد شویم، هر چند برداشت، مختلف باشد؟

در صورت اختلاف برداشت نیز ما معذوریم. یعنی اگر واقعاً به وسیله ی همان عقل شخصی که صحبت شد، به نتیجه ای رسیدیم و معتقد شدیم، هر چند در اصل بر خلاف واقع هم باشد، نزد خداوند حجت معذور داریم، زیرا ما بر خلاف آن فردی که به روایات توجه نمی کند و صرفاً می خواهد از راه مقدمات عقلی وارد شود، از راه صحیح رفته و از ابزار درست استفاده کرده ایم.

«و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين»